



## افول قدرت زن در حماسه گرشاسب نامه

نویسندگان: بساک، حسن؛ توکلی، ناهید

ادبیات و زبانها :: ادبیات فارسی (دانشگاه آزاد مشهد) :: پاییز 1390 - شماره 31

از 115 تا 140

آدرس ثابت : <http://www.noormags.com/view/fa/articlepage/1002185>

دانلود شده توسط : Mohammad Daneshgar

تاریخ دانلود : 1393/04/05 19:23:15

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است. بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [فوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

[www.noormags.com](http://www.noormags.com)

## افول قدرت زن در حماسه گر شاسپ نامه

دکتر حسن بساک\*

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور واحد مشهد

ناهد توگلی\*\*

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور

(تاریخ دریافت: ۹۰/۷/۱، تاریخ تصویب: ۹۰/۸/۱۰)

### چکیده

زابلستان، با حضور شاداب، قدرتمند و خلاق دختر کورنگ شاه، شهری آرمانی بود. وی همراه پدرش آن سرزمین را با خردمندی تمام اداره می‌کرد. او در انتخاب همسر آزاد بود.

هنگامی که اعتماد به نفس دختر کورنگ شاه با وسوسه‌های دایه‌ای افسونگر متزلزل شد دیگر نتوانست آزاده و دلاورانه مکمل مرد باشد، بنابراین نیازمندانه در انتظار آبرمردی بود تا از او صاحب پسری قدرتمند شود.

جمشیدشاه که از جور ضحاک فرار کرده بود، پس از ده سال آوارگی، روزی که دختر در باغی شاهانه بزمی ترتیب داده بود، به زابلستان رسید. او میهمانی دختر کورنگ شاه را از دور دید و تقاضای سه جام شراب کرد.

دختر والا مقام با دیدن این مرد، از آن جا که با تمهیدات دایه مجذوب قدرتی مردانه شده بود، فرهنگ، استقلال و کمال خویش را نادیده گرفت؛ از درون فروپاشید؛ تعادل خویش را از دست داد؛ قدرت و خرد

bassak@pnu.ac.ir

N.tavkoli52@gmail.com

\*

\*\*۰۹۱۵۵۲۱۱۶۹۴

خویش را فراموش کرد و بی چون و چرا سروری مرد را پذیرفت. در نتیجه با پا فشاری و پنهان از چشم پدر با جمشید به آیین الهی هود، پیمان زناشویی بست و پس از مدتی باردار شد.

شاه زابلستان، هنگامی که از تسلیم شدن دخترش آگاه شد وی را مورد عتاب قرار داد که چرا آزر، فرهنگ، کمال و جایگاه استوار خویش را از یاد برده و بهارش به خزان نشسته است؟ اما همین که اشک بر گونه‌ی دخترش جاری شد، او را بخشید و سخنان از سر پند و تهدید دخترش را به جان پذیرفت. با آن که ضحاک برای یابنده‌ی جمشید جایزه تعیین کرده بود، کورنگ‌شاه به خواست دخترش جمشید را مورد عنایت قرار داد و با هدایای بسیار به دیدنش رفت. جمشید در اولین دیدار به کورنگ‌شاه گفت: که از پیوند من و دختری در نسل پنجم، گرشاسپ زاده خواهد شد. فرزند جمشید و دختر کورنگ‌شاه به دنیا آمد. او را «تور» نامیدند. کودک در بارگاه کورنگ‌شاه پرورش یافت و شبا هتش به جمشید سبب شد که پدر به توصیه‌ی کورنگ‌بگریزید. پس از مدتی جمشید به دست ضحاک کشته شد و دختر کورنگ‌شاه در اندوه و نومیدی، خود کشی کرد. گرشاسپ نامه، پایانی است بر دوران همراهی و برابری زن و مرد و هم‌چنین بیانگر فرازی از زمان است که زمینه‌های فرو پاشی کمال زن فراهم گشته و توازن قدرت زن و مرد در یک نظام هماهنگ و قدرتمند به دست خود زن ویران شده است. در این حماسه زن نه از سر ضعف بلکه با عشق و احساسی مهار نشده، از درون فرو پاشید و قدرتش متلاشی گشت.

### واژه‌های کلیدی:

گرشاسپ نامه، دختر کورنگ‌شاه، زن، تقابل عقل و احساس، فروپاشی قدرت.

### مقدمه

در گرشاسب نامه جز دو زن، "حوا" و "مارینه"، نام خاص سایر زنان ذکر نشده است، این امر خود نکته‌ای در خور توجه است. یکی از این زنان نام‌دار بدون نام خاص "دختر کورنگ شاه" است. این حماسه، هم تصویر روشنی از هم‌سویی و توازن قدرت زن و مرد و هم بیانگر فرو پاشی آن نظام آرمانی باستانی است. هم‌دلی و هم‌یاری شکوه‌مند زن و مرد در فرازهای زیر از گرشاسب نامه بیان شده است:

۱- در طبقه‌ی اول جامعه با وصف هم‌سویی و توازن قدرت دختران و پدرانشان با توصیف فضای امن "زابلستان" در سایه‌ی تدبیر و توان و فرهنگ دختر کورنگ شاه و در "رومیه" با تصویر با شکوه دختر والامقام شاه رومیه "در کنار پدرش.

۲- در طبقه‌ی مرفه جامعه با بیان هم‌راهی و هم‌کاری زن بازرگان و شوهرش.  
(اسدی طوسی، ۱۳۵۴: ۲۲۵-۲۲۰)

۳- در طبقه‌ی عادی و زحمت‌کش جامعه با وصف تن‌درستی، تلاش، خودکفایی، انصاف و مهمان‌نوازی پیرزنی پالیزبان. (اسدی طوسی، ۲۹۲: ۱۳۵۴-۱۳۹۱)

۳- در نظام گذشته با بیان داستانی از آثار هم‌سویی و توازن قدرت زن و مرد از زبان مهرآج برای گرشاسب با وصف بنای شکوه‌مندی برفراز کوه که زنی به نام مارینه و شوهرش باهم‌دلی و هم‌یاری بنا کرده بودند و گرشاسب، قهرمان شکست‌ناپذیر اساطیر، را به شگفتی و تحسین واداشت. (اسدی طوسی، ۱۳۵۴: ۱۵۹-۱۵۶)

سراینده در حسرت این نظام فرو پاشیده‌ی اساطیری از زبان گرشاسب اقرار کرده است که زر و زور و مردی به تنهایی نمی‌تواند چنین سامان شکوه‌مندی بیافریند.

کجا این چنین زور و این کار کرد چه داریم ما خویشتن را بمرد

(همان: ۱۵۶)

### ورود به بحث

در آغاز گرشاسب‌نامه که درباره‌ی ورود جمشید به داستان است، تصویری درخشان از دختر کورنگ شاه- پهلوان دختر خردمند- آمده است. این دختر دوشادوش پدرش، زابلستان را با توانایی و تدبیر تمام اداره می‌کرد. او الگوی مادرانه نداشت.

دختر کورنگ‌شاه مایه‌ی آرامش، افتخار و محبت خاص پدر و با توجه به قدرت و خرد و شکست‌ناپذیریش در انتخاب همسر آزاد بود. این دختر موفق، مقبول و محبوب، خلاق و قدرتمند بود. رفتار این پدر و دختر، در دورانی که با هم و مکمل هم بودند، نمایشی روشن از هم‌سویی و توازن قدرت زن و مرد در کنار یک‌دیگر است.

زمان فرو پاشی دوره‌ی توازن قدرت فرا رسید، و سوسه‌های اهریمنی دایه‌ای افسونی و کنداگر که برای دختر کورنگ‌شاه در حکم مادر بود، نداشتن الگوی مادرانه و الگوی جذابی که از پدر داشت؛ این دختر را از کمال و جایگاه خویش غافل کرد و در مسیر پراختیاری و اشتیاق مردی بی‌مانند قرار داد که از راه خواهد رسید و از او پسری قهرمان و بی‌مانند به دنیا خواهد آورد.

در عصر یک روزپاییزی، جمشیدشاه، فراری از جور ضحاک، غمگین، خسته و سرگردان به زابلستان رسید و از دور در باغی غرق در زیبایی‌های زرد و سرخ خزان، بزمی شکوه‌مند دید. او از صاحب مهمانی به واسطه‌ی کنیزکی، سه جام می درخواست کرد. دختر والا مقام راز این رفتار نمادین را دریافت؛ مرد بیگانه را به مهمانی زنانه‌ی باغ پاییزی برد و با او برخوان نشست.

دختر جوان باورهای ذهنی خود را بر صفحه‌ی طلایی پاییز باغ دید. خطای او آن بود که کمال، خردمندی و جایگاه ویژه‌ی خویش را نادیده گرفت و به دنبال آن استقلال فکری و آزادی عملش را از دست داد؛ با این کار او، بهار قدرت و حیات زن نیز به خزان نشست.

دختر کورنگ با جمشید، به آیین آسمانی هود (ع) پنهان از چشم پدرش پیمان زناشویی بست، او را به خانه‌ی خویش برد و از او باردار شد. پس از آن، دختر کم‌تر نزد پدر می‌رفت. پدر که هر روز را با دیدار یگانه دخترش آغاز می‌کرد، نگران و بدگمان شد و کنیزک مخصوص خود را به دختر هدیه داد تا او را زیر چشمی بیاید.

هنگامی که شاه توسط کنیزک از راز دخترش آگاه شد، با دلسوزی و رنجش او را سرزنش کرد. دختر پاک باخته و عاشق، عتاب پدر را با توضیح و استدلال قوی پاسخ داد و با ناز و گریه و در نهایت تهدید، پدر را کاملاً راضی و باخود همراه کرد.

فردای آن روز کورنگ‌شاه با هدایای بسیار به دیدار جمشید رفت و خود و دخترش را پرستنده‌ی او خواند. شگفت است که کورنگ شاه نیز باهمه‌ی عطوفت و احترامی که نسبت به دخترش داشت، برای توازن قدرتی که در حال فروپاشی بود هیچ تلاشی نکرد. دلیلش را می‌توان در برهم خوردن زمینه‌های نظام تعادل و هم‌سویی زن و مرد و افول قدرت زن دانست. سراینده با ظرافت تمام در تشبیه دختر والامقام به ماهی که زمان اوجش سپری و افولش آغاز گشته، این نکته را بیان داشته است:

شده سال آن سرو آراسته سه بیش از شب ماه ناکاسته

(اسدی طوسی، ۱۳۵۴: ۲۳)

این موقعیت در واقع به زن تحمیل نشده بلکه دوران قدرتش به پایان رسیده بود. زن شیفته و مغلوب احساسات، مشتاقانه عقب نشینی و تسلیم را پذیرفت؛ جایگاه خویش را نادیده گرفت و با خواست خود به نفع مرد از قدرت کنار رفت. در واقع زن به دنبال تردید در خویش، در درون خود ابتدا چیرگی مرد را باور کرد و سپس مرد چیره را به دنیا آورد.

از پیوند جمشید و دختر کورنگ شاه، پسری زاده شد که "تور" نام گرفت و پدر بزرگش او را فرزند و جانشین خویش خواند. به این ترتیب در کنار کورنگ شاه نه تنها پسر جای دختر را گرفت بلکه قدرت زن در معرض نابودی قرار گرفت. به سبب شباهت "تور" به پدرش جمشید، این راز آشکارا شد. دیگر ماندن جمشید در زابلستان ممکن نبود، او به توصیه‌ی کورنگ شاه گریخت و در نهایت به دست ضحاک به دو نیم شد.

بانوی پاک باخته که تمام موجودیت خود از جمله، نقش مادریش را از یاد برده بود زیرا الگوی مادرانه‌ای نداشت، در سوگ شویش، خویشتن کشی کرد. کورنگ شاه، پسر او را بزرگ کرد و بر تخت نشاند. و به این ترتیب زن از اوج هرم قدرت حذف شد و مرد چیره تنها ماند.

با مرگ اسطوره‌ی مردانه‌ی جمشید، فرزندش، تور، راه او را در بستر حماسه ادامه داد. از تور در نسل‌های بعد، به ترتیب در طول هفتصد سال، "شیدسب"، "طورک"، "شم" و "اثرط"، پدید آمدند. اثرط دو پسر داشت گرشاسب و کورنگ. کورنگ در جوانی درگذشت، فرزند او، نریمان، را گرشاسب پروراند و از او سام و پهلوانان این خاندان زاده

شدند؛ زیرا از سویی جمشید برای تثبیت همین نیروی مردانه با دختر کورنگ پیمان بسته بود و از سوی دیگر او خویشتن کشی نکرده، بلکه به دست دشمن نابود شده و همه‌ی تلاشش را برای ماندگاری و دفاع از خویش به کار برده بود.

اما دختر کورنگ شاه، بانوی درخشان اسطوره، در برابر عشق و درنگ و انتظار، رنگ باخته و خود را از یاد برده بود. او تسلیم شد و با شیفتگی کمانی را که خود سازنده‌ی آن بود به دست جمشید داد تا بال و پر قدرت زنانه او را در هم شکنند. پس از این فرو پاشی خود خواسته، دیگر در او ذهنیت کمال در خویشتن، بی‌نیازی و خلاقیت، رفع بحران و رهایی از وضعیت نامطلوب وجود نداشت. این زن به حیات خود پایان داد و بدون هیچ مبارزه و کوششی، زهر نوشید.

به این ترتیب به دنبال سپری شدن دوره‌ی توازن و آرامش، این ایزد بانوی دست نیافتنی، ابتدا شیفته و تسلیم شد. تصویر کاملی را که از خویش داشت در ذهنش نابود و محو کرد. او در واقع ابتدا خود کشی روانی کرد، سپس از درون خود مرد چیره را آفرید و در نهایت خودکشی فیزیکی کرد و به دوران آرامش هم‌سوئی و توازن قدرت زن و مرد پایان داد.

### روش تحقیق

پس از بررسی افول قدرت زن در گرشاسب نامه، زندگی دختر کورنگ شاه به عنوان نمونه، در این مقاله تحلیل و با شواهد تطبیق شده است. دلیل این انتخاب آنست که در آغاز گرشاسب نامه، زندگی این دختر از اوج قدرت تا فرو پاشی و خودکشی به طور کامل ذکر شده‌است، اما در مورد دیگر زنان، تنها فرازهای برجسته‌ای از زندگی آنان دیده می‌شود.

روشی که برای این پژوهش تحلیلی برگزیده شد، تطبیقی است به این ترتیب که مطالب تحت شش عنوان اصلی که محور داستان زندگی دختر کورنگ شاه است طبقه بندی شده و در ذیل هر عنوان پس از ارایه‌ی سوابق اساطیری و پژوهشی و تعاریف مربوط به همان عنوان، ابیات مرتبط با آن از داستان دختر کورنگ شاه در گرشاسب نامه ذکر شده‌است. در نهایت تحلیلی تطبیقی در ذیل هر بخش صورت گرفته‌است.

### ۱- توازن قدرت زن و مرد در آرمان شهر

آرمان شهر (utopia) جامعه‌ایست خیالی که باشندگان آن در شرایط کامل می‌زیند. جایی است دست نیافتنی که تصور آن همواره در افق آرزوی بشر نمونه‌ی خیر برین وزیبابی و رستگاری بوده‌است. (اصیل، ۱۳۷۱: ۱۵)

اولین بار افلاطون در رساله‌ی قریطیاس از آرمان شهر سخن گفته و آن را مدینه‌ی فاضله‌ای خوانده که به دلخواه مردم حکیم اداره می‌شده‌است. سال‌ها بعد سر تامس مور در کتابی با عنوان کنایی یوتوپیا جامعه‌ای سعادت‌مند را در جزیره‌ای دور دست توصیف می‌کند. (اصیل، ۱۳۷۱: ۱۶)

در آغاز گرشاسپ نامه، زابلستان نمونه‌ی جامعه‌ای آرمانی است با این امتیاز که زن و مرد در کنار هم و با توازن قدرت آن را اداره می‌کنند. در آرمان شهر، جنسیت مطرح نیست و در آن مردم و حکومت به کمال رسیده‌اند.

«در ایران باستان با وجود تقدس زن، سخن از توازن قدرت زن و مرد است. مدینه فاضله و شهر "از بد رسته" آن جاست که زن و مرد مکمل هم باشند و در کنار هم، با آزادی عمل و تدبیر آن را اداره کنند. ایرانیان چون زن را مقدس‌ترین آفریده‌ی اهورامزدا می‌دانستند، جمیع مقدسات عالم و نیکویی‌های طبیعت را به شکل زن مجسم می‌ساختند و بهترین صفات، به صیغه‌ی تانیث خوانده می‌شد چنان که حتی دومین سه فروزه از فروزه‌های آفریدگار یعنی "سپنت آرمیتی"، "هروتات" و "امرته تات"، مادینه‌اند.» (دوستخواه، ۱۳۷۹: ۳۸ پیش گفتار)

"آرمیتی" یا "سپندارمذ" را مادر زمین و دختر اهورا مزدا خوانده‌اند. او را نمایشگر برجسته‌ترین تجلیات زنانگی می‌شناسند. از جنبه‌ی مادر خدایی، "سپندارمذ" نماد پایداری و استواری آفریدگار و مظهر ایمان و کوشش است.

وجود مساوات بین زن و مرد باعث شده که به روح ایزدی مردان و زنان پاک دین به طور یکسان درود فرستاده شود: «فروهر های مردان پاک دین همه‌ی ممالک را می‌ستاییم. فروهرهای زنان پاک دین همه‌ی ممالک را می‌ستاییم.»

(پور داوود، ۱۳۵۶: ۹۰۹)

اوستا، فرقی بین زن و مرد نمی‌گذارد و آناهیتا( زن ایزد) را همان گونه ارج می‌نهد که مهر(خدای نرینه) را. زن در تمام زندگی هم‌دوش مرد است و همه جا، نام و ستایش بانوان و کنیزکان در کنار نام و ستایش مردان می‌آید. (دار مستتر، ۱۳۴۸: ۳۱۵)

بررسی داستان های حماسی ایران نه تنها نشانگر برابری زنان و مردان است بلکه در حماسه‌ی گرشاسب نامه، زابلستان با تدبیر و دلاوری دختر کورنگ شاه از بد رسته و مدینه‌ای فاضله است. توازن قدرت زن و مرد در این فراز از اساطیر ایران نشان می‌دهد که جنسیت در آن جامعه‌ی سعادت‌مند از بد رسته، حاکم نبوده‌است.

*ز بد رسته بد شاه زابلستان ز تدبیر آن دختر دلستان*

(اسدی طوسی، ۱۳۵۴: ۲۳)

دختر دلیر و دلبر شاه زابلستان، نمادی از کمال است، زیرا نه تنها شبستان و مشکوی از جلوه‌ی او چون بستان بود بلکه این نگارایوان، سوار میدان نیز بود.

*به کاخ اندرون بت به مجلس بهار در ایوان نگار و به میدان سوار*

(اسدی طوسی، ۱۳۵۴: ۲۳)

این دختر خردمند و دلیر در هفده سالگی شیرزنی سپردار و یلی شمشیر زن و مشاور ویژه‌ی پدرش بود و این خود نماد آرامش ناشی از هم‌سویی قدرت زنان و مردان است. کورنگ شاه با تکیه بر قدرت و دانش دخترش در همه‌ی امور رای او را به کار می‌بست و زابلستان به تدبیر این دختر به خوبی و کمال اداره می‌شد.

دختر کورنگ شاه توان آن را داشت که در بحران‌ها، پدرش و زابلستان را از بدی‌ها برهاند. آن سرزمین رستگار از بد رسته، نمادی از آرمان شهر است. او دختری خلاق بود و دانش پژوهان گفته‌اند که تیر و کمان را او برای اولین بار ساخته است که این خود بیانگر قدرت دفاعی این ایزد بانو از محدوده‌ی پر خیر قدرت خویش است.

*شنیدم ز دانش پژوهان درست که تیر و کمان او نهاد از نخست*

(اسدی طوسی، ۱۳۵۴: ۲۳)

## ۲- دختر کورنگ شاه و اختیار در گزینش همسر

جلال ستاری در کتاب درآمدی بر سیمای زن در فرهنگ اسلامی می‌نویسد: در گاتها یا گاهان زن آزاد است که در پرتو خرد خود و شناخت خویش آن چه را که بهتر می‌داند برگزیند، چنان که زرتشت جوان ترین دختر خود "پوروچیستا" را در انتخاب شوی آزاد می‌گذارد و به او می‌گوید: «من از برای تو جاماسب را به شوهری برگزیدم، اما تو پس از مشورت با خردت تکلیف پارسایی خویش به جای آر» (پوردادو، ۱۹۵۲: ۱۵۲)

هندی‌ها زن را "پنتی" به معنی بانوی خانه می‌دانستند و دختر را "شوایم ورا" یعنی دوشیزه‌ای که شوهر خود را انتخاب می‌کند، می‌نامیدند.

پرفسور دارمستتر گفته است: «تصویر هیچ زنی عالی‌تر و آبرومندتر از تصویری که در اوستا کشیده شده، نیست.» (دارمستتر، ۱۳۴۸: ۳۱۳) در مزدیسنا، فقط ازدواج با یک زن توصیه شده و انتخاب شوهر به عهده‌ی خود زن واگذار گشته است.

«در ایران باستان مرد پس از زناشویی به لقب "نمانو پئیتی" یعنی کدخدا و زن نیز از همان روز به مقام "نمانو پنتی" یعنی کدبانو یا بانوی خانه نامیده می‌شود و با این عنوان زن نیز دارای مقامی هم پایه‌ی مرد می‌گردد.» (انصافپور، ۱۳۵۱: ۵۹)

در گرشاسب‌نامه کورنگ شاه نیز بر پایه‌ی خرد، دلآوری، توان‌مندی و خلاقیت دخترش او را در انتخاب شوی آزاد گذاشته بود. دختر خواستاران بی‌شمار داشت.

زهرسوی خواهش‌گران خاستند ز زابل مرو را همی خواستند  
نه هرگز به کس دادی او را پدر نه روزی ز فرمانش کردی گذر  
چنان بود پیمانش بشا ماه روی که جفت آن گزیند که بیسند داوی

(اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۲۳)

این آزادی انتخاب مایه‌ی سر فرازی زن بود و دختر کورنگ شاه نیز در اولین برخورد با جمشید، سربلند و رسا از تدبیر و آزادی خویش در گزینش جفت سخن گفت:

پدر دان مرو شاه زابلستان ندارد به جز من دگر دلستان  
وزو مرو مرا هست فرمان روا که جفت آن گزینم کم آید هوا

(اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۲۶)

آزادی این پهلوان- دختر چنان به رسمیت شناخته شده بود که بدون آگاهی پدرش، مقتدرانه با جم پیمان زناشویی به آیین بست دستش را گرفت و او را به کاخ خویش برد و از او باردار شد:

به آیین پیمانش با او بیست به پیوند بگرفت دستش به دست  
نهان برد جم را سوی کاخ ماه به مشکوی زرین بیاراست گاه

(اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۳۶)

هنگامی که پس از مدتی پدرش به این راز پی برد تنها با عتابی مهرآمیز او را سرزنش کرد:

بهاری بلدی چون نگار بهشت نمائی کنون جز به پژمرده کشت  
ز خورشید رویت بد آن گه فزون فروغ چراغی نلداری کنون  
نه آنی که بودی اگر چه تویی که آن گه یکی بودی اکنون دویی

(اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۳۸)

دختر با اقتدار تمام آزادی و پاک دامنی و خرد خویش را به پدر یادآور شد و گفت که هرگز به بی‌راهه نرفته است. پدرش پذیرفت و او را بخشید و نواخت.

اگر بزم اگر ساز جنگ آورم نه آنم که بر دوده ننگ آورم  
مرا داده بودی تو فرمان ز پیش که آن را که خواهم کنم جفت خویش

(اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۳۹)

آبر زن پس از یاد آوری توان خود داری و انتخاب آگاهانه و برسم خویش، پرده از راز شگفت برداشت و جفت خویش، جمشید شاه فراری را، شاه نیک بخت و برتر جهان خواند:

کنون جفتم آن شاه نیک اخترست که از هر شه اندر جهان برترست

(اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۳۹)

هنگامی که پدر با شادمانی به دختر گفت تو مایه‌ی سعادت و تاج و تخت من بوده- ای و اکنون با این کار تو می‌توانم جمشید فراری را بر هیونی بنشانم و نزد ضحاک بفرستم تا گنج و کشور به من بخشد، دختر دردمندانه مانند مصلحان الهی به پدر

هشدار و اندرز داد، او را از فرجام ستم در روز شمار ترساند و عجز انسان را در برابر خداوند توانا یادآور شد. این آخرین صحنه‌ی برخورد قدرتمندانه‌ی این زن با مشکلات بود:

بدی گرچه کردن توان با کسی چونیکی کنی بهتر آید بسی

(اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۴۰)

پس از آن که دختر با چشمان اشک‌بار به پدرش گفت ابتدا باید مرا بکشی و سپس جم را. پدر چهره بر چهره‌ی دختر نهاد. و گفت اندوهگین مباش هرگونه تو بخواهی عمل می‌کنم. تو فرمان‌روای من هستی. برای تو از جان و شاهی و گنج می‌گذرم و جم را چنان که تو می‌خواهی بزرگ می‌دارم برو و راه پوزش خواهی را مهیا کن. من فردا به دیدارتان می‌آیم.

دختر در این فراز پر رنج از داستان نه تنها پشیمان نبود بلکه به روشنی جهان بینی خود را بیان کرد. این سخنان او چنان راستین و انکار ناپذیر است که با پندهای مصلحان بشری همانندی می‌کند. پدر خواست دختر را با همه‌ی خطری که داشت پذیرفت؛ بامداد روز بعد نزد جم رفت. براساس گفته‌های دخترش، جمشید را به یاری خداوند و آینده‌ای روشن امیدوار کرد و به او اطمینان داد که تا زنده است خود و دخترش پرستار او خواهند بود. از آن پس هر روز کورنگ شاه به دیدار دختر و دامادش می‌رفت:

که با دختر خویش تا زنده‌ام پرستار تست او و من بنده‌ام

(اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۴۱)

دوران بارداری دختر کورنگ شاه سپری شد و زمان حمل فرا رسید:

چو گلرخ به پایان نه برد ماه نهانی ستاره جدا شد ز ماه

(اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۴۲)

پسری پاک نژاد و جم چهره به دنیا آمد. او را "تور" نامیدند. کورنگ شاه، او را فرزند خود خواند و پروراند و به جانشینی خویش برگزید. به این ترتیب از درون زن نیروی مردانه‌ای زاده شد و جانشین او گردید که زن برتری او را پذیرفته بود.

## ۳- شخصیت قراردادی دایه

دایه در ادبیات داستانی شخصیتی قراردادی (stock character) است که خصوصیات سنتی جا افتاده‌ای دارد و منطبق با الگوی دایه‌ها ظاهری شود به طوری که رفتار و گفتارش را می‌توان از پیش حدس زد.

دختر کورنگ شاه، دایه‌ای جادوگر و خیره‌سر داشت. افسون این دایه ماجرا آفرید، زیرا دایه اولین ذهنیت عاشقانه را چنان که معمول این شخصیت قراردادی است در جان دختر هفده ساله ایجاد کرد.

این دایه‌ی کابلی افسونگری نیرنگ باز بود، رازهای سپهر را می‌دانست. پیش‌گو و شگفت‌کار بود و به دختر جوان گفته بود که جفت تو شاهی بزرگ و بی‌مانندست و تو از او پسری خواهی داشت که آسمان، خاک پایش را خواهد بوسید. این افسون در جان دختر جوان کارگر شده بود و اتکای برکمال نیرومندی خویش را در او به تحلیل برده بود:

بدین لاله رخ گفته بد از نهفت که شاهی گران‌مایه باشدت جفت  
بزرگی که مانند او بر زمی به خوبی و دانش نبند آدمی  
پسر باشدت زو یکی خوب‌چهر که بوسه دهد خاک پایش سپهر  
کنیزک شده شادمان زان نوید همی بد نهان راز دل پرامید

(اسدی توسی، ۱۳۴۵: ۴۲)

دایه‌ی جادوگر، با توصیف دانش و بی‌مانندی مرد مثالی و انگیزش غریزه‌ی مادری، دختر جوان را افسون کرد. دختر والا مقام در کمال جایگاه خویش شک کرد و به آینده آرمانی و در باغ سبزی که دایه نشانش داده بود چشم دوخت. او با این انتظار شوق آفرین که پی در پی از سوی دایه پر رنگ می‌شد تمام خواستارانش را رد کرد و گوش به زنگ نقطه‌ی آغاز تجلی این راز بود.

در یک عصر پاییزی جمشید، آواره و گم‌نام به زابلستان رسید. از ترس این که شناخته شود به شهر وارد نشد و از قضا در پس دیوار همان باغی آرمید که دختر در آن بزمی آراسته بود. هنگامی که شاهزاده خانم برای اولین بار او را دید انتظار و اشتیاق کار خود را کرد و افسون دایه سبب شد که خرد و شادابیش رنگ ببازد:

چنان با دلش مهر در جنگ شد بر جاننش جای خرد تنگ شد  
بماندش دو گنار خندان نژند بجوشید پولادش اندر پرنده

(اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۲۵)

آبر دختر، در این فراز از اسطوره برای اولین بار از مرتبه‌ی نخستین و یگانه‌ای که داشت سقوط کرد. او نقش مکمل بودن خویش را از یاد برد و این‌ها همه بازتاب آن ذهنیتی بود که دایه در او آفریده بود. ضحاک تصویر جمشید را برای کورنگ شاه فرستاده و دایه رندانه آن را به ذهن دختر منتقل کرده بود. دختر با همین ذهنیت آرمانی با مرد بیگانه به بزم نشست در حالی که با خود می‌گفت باید تصویر جمشید را دوباره ببیند. از همین جا تضاد دو فرهنگ آغاز شد. جمشید مغرور، در برابر فرهنگ توازن قدرت زنانه و مردانه‌ای قرار گرفت که در دربار شاه زابلستان حاکم بود. پهلوان - دختر شاه زابلستان که نمادی از قدرت ایزد بانوان و در واقع فرمانروای پدرش بود با افسون دایه این مرد را ستودنی یافت، در پی این فرو پاشی درونی از مرتبه‌ی والایی که داشت سقوط کرد و جذب قدرت و زیبایی که برتر از خود می‌پنداشت گشت. او در برابر گستاخی و ابراز عقیده‌ی مرد مدارانه‌ی جمشید، بدون هیچ اعتراضی تسلیم شد. در این هنگامه‌ی تردید و دل‌باختگی، دایه‌ی افسونگر آتش افروز از راه رسید و با دیدن مرد مهمان به زبان زابلی از دختر پرسید: چنین مهمانی از کجاست؟ او در پی این پرسش مهر تاییدی بر ذهنیت دختر زد و گفت: به گمانم این مرد همان شاه سرنوشت آرمانی تست.

درست از گمان من این شاه اوست کش از دیرگه باز داری تو دوست

(اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۳۱)

به این ترتیب دایه با نقش قراردادی خود نگذاشت ذهنیت دختر کم‌رنگ شود و او را در کوچه‌های ابهام به سوی آن چه از دیرباز در ذهنش نگاشته بود، سوق داد. در این انگیزش ماهرانه، از غریزه‌ی پررنگ مادری هم کمک گرفت و به دختر گفت: در اختارت دیده‌ام که از این مرد، صاحب پسری بلندآوازه خواهی شد. دایه با این سخنان، دختر کورنگ شاه را در این دوره از حیات اساطیر، مغلوب مرد کرد تا باقی مانده‌ی توانمندی

زنانه از درون فرو باشد. شیفتگی و خود باختگی دختر نامدار از این مژده افزون شد و به دایه گفت:

بدو گفت ار ایدون که این هست راست ز یک آرزویم دوشادی بخاست  
چو امید دادی نباشم به درد که امید نیکو به از پیش خورد

(اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۳۱)

در پی خیزش احساسات، دایه تصویر جمشید را که ضحاک برای کورنگ شاه فرستاده بود از خزانه شاهی به باغ آورد و بر آتش اشتیاق دختر افزود. تا آن جا که دختر همه‌ی اطرافیانش را راند و "خود و دایه و شاه ماند" (همان: ۳۳). آن گاه گریه کنان خود را تسلیم مرد کرد و به او پیشنهاد پیوندی به آیین داد و دایه را چابک اندیش کنداگری خواند که برایش در حکم مادر است:

ترا ام کنون گر پذیری مرا بر آیین به جفت گیری مرا  
دهم جان گراز دل به من بنگری کنم خاک تن تا به پی بسپری

(همان: ۳۳)

و به این ترتیب اُبردختر خردمند و دست نیافتنی به تحریک دایه کنداگر راه سقوط از اوج تا لگد مال شدن را چنین پر التهاب و از خود بی خود پیمود.

### دگرگونی اسطوره‌ی پتیاره‌ی "جه" به دایه‌ی "کنداگر"

«اسطوره و مسایل مربوط به آن، ممکن است در طول زمان و در مکان‌ها و میان مردمان گوناگون دچار تغییراتی شود و شکل دیگری بیابد... از جمله پتیاره‌ای هولناک به نام گندرو از دشمنان هراس‌انگیز گرشاسب در شاهنامه به شکل پیشکار ضحاک کندرو شکل حماسی می‌گیرد» (آیدانلو، ۱۳۸۶: ۲۷)

دایه در گرشاسب نامه با صفات مایه‌ی افسون و نیرنگ که با دمش اژدها را می‌بندد، از آب آتش و از خار، نم برمی آورد، نهان سپهر را می‌داند (ص ۲۳)، زن جادوی پرفسون (ص ۳۱)، چابک اندیش کند اگر و داننده‌ی رازهای ستارگان (ص ۳۴) نامیده شده است.

این دایه بود که خار خار وسوسه را به جان دختر توانمند افکند و آرامش آن سامان و زندگی بسامان این پهلوان بانو را به هم ریخت. دایه ابردختر را که در اوج خردمندی، اقتدار و نیک اختری بود با افسون خویش از درون فرو پاشاند و سرانجام دوران این اقتدار و توان زنانه را به نابودی کشاند. در واقع دایه از سویی این زن را به نابودی و خودکشی کشاند و از سوی دیگر جمشید را زیرا از شباهت فرزند حاصل این پیوند بود که ضحاک راز وجود جمشید را دریافت و او را با ازه به دو نیم کرد. بر این اساس ممکن است دایه شکل دگرگون شده‌ی همان پتیاره باشد که سامانی متعادل و متقارن از توان زن و مرد در کنار یکدیگر را که در اسطوره‌ی کورنگ و دخترش تجلی یافته بود، به هم ریخت. این دایه کارش را در سن خاص یعنی سه سال پس از اوج بلوغ این زن نمادین توانمند و مخترع آغاز کرد:

شده سال آن سرو آراسته سه بیش از شب ماه ناکاسته

(همان: ۲۳)

و پس از آن که به شیوه‌ای اهریمنی زمینه‌های فروپاشی درونی دختر را فراهم آورد، دیگر در داستان زندگی دختر کورنگ، حضور فیزیکی نداشت. با آن که دختر کورنگ این زن را به جای مادر و راه‌نمای خود می‌دانست:

مرا این زن پیر چون مادرست یکی چابک اندیش کنداگرست

(اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۳۴)

اما در رنج‌ها روزهای نخست پیوند پر خطر و پنهانی دختر کورنگ شاه و مهم‌تر از آن هنگام بارداری و رنجوری و زایمان، دایه نه تنها در کنارش نیست بلکه به شکلی شیطانی پنهان شده است. گویی کارش با وسوسه‌هایی که سبب شیفتگی و تخریب جایگاه ویژه‌ی این بانو گردید، به پایان رسیده است.

«از بدو پیدایش نظام پدر سالاری، زن ایرانی پایگاه برابر خود با مرد را کم کم از دست داد و پسر زادن مقبول‌تر و دلپسندتر از دختر زادن شد و نقش زن در جامعه رفته رفته کوچک‌تر گردید و "زنان به حکم نوعی اجبار عملی و طبیعی تسلیم زورمندی و زورگویی شدند و با درماندگی از ادعای تساوی چشم پوشیدند. چنان که بنا به گواهی آثار مکتوب، روی هم رفته برابری جایگاه زن و مرد، بدان گونه که از گاهان می‌آید بتدریج

کاهش یافت و هرچه از متن‌های کهن دور می‌شویم، برتری جنس مذکر بیشتر به چشم می‌خورد و مقام و منزلت زن تنزل می‌یابد؛ "تا آن جا که "بیوه زن، مظهر بی‌پناهی و رنجوری می‌گردد." از این رو در نوشته‌های پهلوی (دینکرد، شایست و ناشایست، کارنامه یاردشیر بابکان، ارداویرافنامه، مادیان هزار دادستان) درباره‌ی زن، نکته‌ها و گفته‌های تحقیر آمیز و ناخوشایند هست و مرد و زن با واژه‌هایی که بار مثبت و منفی دارند نامیده می‌شوند: نر (مرد دلاور و درست و راستین) نائیری نائیریکایا ناریگ (narig زن نیک، آفریده‌ی هرمزد که سپندار مذ نگاهبان اوست)، هرمزدی و بهشتی‌اند، و جه (geh زن) بدکاره و گناهکار و پتیاره و جادوگر و روسپی... که دوزخی و اهریمنی‌اند.

(ستاری، ۱۳۷۵: ۲۰-۱۹)

فرو پاشی نظم و توازن، کنشی اهریمنی است. چنین به نظر می‌رسد این دایه همان جه (jeh) دختر اهریمن، زن بدکاره و پتیاره و جادوگر است که با شرایط جامعه و زمان به شکل دایه ظاهر گشته است. همین شکل وسوسه تا فروپاشی و نهان شدن ناگهانی دایه، در گرشاسب نامه در داستان دختر شاه روم، همسر گرشاسب، نیز دیده می‌شود. به نظر می‌رسد که کار دایه فروپاشی نهایی توازن نیروی زن و مرد و به قدرت رساندن نرمشی در نظام پدر سالاری بود و هنگامی که زمان آن فرارسید، دختر اهریمن، زن نیک را وسوسه و از خود بی‌خود کرد تا چیرگی مرد و دلاوری او را تثبیت کند پس از فروپاشی دختر کورنگ‌شاه از تولد هیچ دختری در این حماسه سخن به میان نیامده است.

### تقارن مرگ قدرت زن در گرشاسب نامه با نشانه‌های کلاسیک تراژدی

«نور تروپ فرای در کتاب تشریح نقد ادبی، طبقه بندی دیگری جز طبقه بندی ارسطو را پیشنهاد می‌کند: نمایشی، پهلوانی، طنز و غنایی. سپس با روی‌کردی مبتنی بر نمونه‌ی ازلی (archetype) هر نوع را با یکی از فصول چهارگانه و با یک دوره از زندگی بشر قرین می‌سازد. رمانس را با بهار و سحر و طفولیت، ادبیات شبانی و فهلویات روستایی را با تابستان و ظهر و شباب، تراژدی و مرثیه را با خزان و غروب و پیری و مرگ و طنز را با زمستان و شب و فنا و زوال» (داد، ۱۳۷۸: ۶۰-۵۹)

در گرشاسب نامه، اولین دیدار دختر کورنگ شاه با جمشید در پاییزی پررنگ روی داد. خزان بود و دم باد سرد، تن شاخ کوژ، سرشک مهرگان نی ریزان، برگ‌های زرد و میوه‌های پاییزی بر درختان آویزان و جمشید هراسان و نگران از دور باغ خزان زده را در آخرین جلوه‌های پیش از مرگ زمستانی می‌نگریست و در پس دیوار باغ رزان به تماشای تاراج باد وزان مشغول بود:

چو جمشید در زابلستان رسید به شهر اندرون روی رفتن ندید  
 خزان بد شده زابر و از باد تفت سر کوهسار و زمین زربفت  
 کشیده سر شاخ میوه به خاک کشیده به چرخشت میوه ز تاک  
 گل از بادیه ارغوانی به رشک چکان از هوا مهرگانی سرشک  
 بر سیب لعل و رخ برگ زرد تن شاخ کوژ و دم باد سرد  
 دو صف سرو بن دید آبی و نار زده نغزد کانی از هر کنار

(اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۲۴-۲۳)

دختر والامقام آن روز در باغ مهمانی پاییزه داشت و جمشید از دور بزم شاهانه‌ی ابر زن را دید:

یکی باغ خرم بد از پیش جوی درو دختر شاه فرهنگ جوی  
 می و میوه و رود سازان ز پیش همی خورد می با کنیزان خویش

(همان ۲۴)

از آغاز حماسه، غم‌نامه بودن این آشنایی آشکار است. در واقع این تصویرگری پاییزی، براعت استهلالی است و تراژدی بودن پیوندی را که روی خواهد داد، نمایان می‌سازد تا نشان دهد که در پی اوج این توازن قدرت، فرودی در پی است تا آن جا که پهلوان بانو از موقعیت ممتازش نزول کند و جان بر سر آن گذارد. وسوسه‌ای اهریمنی، یک ابربانو را چنان شیفته کرده‌است که تمام وظایف و موقعیت گذشته و آینده‌ی خویش را از یاد ببرد. فرزندی و مادری و خاطرات و کمال و جایگاهش را فراموش کند و خود را نابود سازد.

در خود باختگی و پیوند این ابرزن با جمشید به نوعی ققنوس تداعی می‌شود. تصویرگری باغ پاییزی بیانگر آنست که: میوه، شاخه‌ی برومند را به خاک خواهد کشید و

کمرش را خواهد شکست. برای سرخی گونه‌ی سیب، تن شاخ کوژ و رخ برگ، زرد خواهد گشت. آسمان که این همه را می‌داند برسوگ فروپاشی نظامی بسامان که در هم رایی و همراهی شاه کورنگ و دختر برومندش نمود یافته بود، اشک ریزانست. از سوی دیگر، پایان پیوند هم شبی سیاه و ابریست. زمستان است و پیام مرگ جمشید را در بر دارد. در پی پیوند آن روز درخشان پاییزی شب سیاه و سرد جدایی فرارسید. جمشید از ترس ضحاک و به خواهش کورنگ شاه در تاریخ شبی ابری گریخت ناشناس به هندوستان و از آن جا به چین رفت و پس از چندی با اژه‌ی ضحاک به دو نیم شد:

که ضحاک ناگه گرفتش به چین به اژه به دونیم کردش به کین

(همان، ۴۳)

دختر برومند، دردانه و نابغه‌ی دل‌باخته و خود باخته‌ی اساطیر، همسر جمشید و مادر تور، پس از آگهی از کشته شدن جمشید "سهی سروش کمان شد" (همان: ۴۳) اشک خونین ریخت. گیسوانش را با ناخن کند. آن قدر گریست و از چهره اشک زدود که سر انگشتانش مجروح گشت. شب و روز بی‌خور و خواب گریست و سرانجام بیداد زمان کار خود را کرد و زن زبون، زهر نوشید. تا مظه‌ری از بی‌پناهی و رنجوری بیوه زن، در نظام مرد سالاری باشد. و اینها همه را سراینده در زمینه و جو این داستان فضا سازی کرده است:

سرانجام مرخویشتن را به زهر بکشت از پی جفت و بیداد دهر

(همان، ۴۴)

### نشانه شناسی در گرشاسب نامه

«نشانه شناسی (Semiology) اصطلاحی عام برای علم نشانه‌هاست، زیرا نشانه‌ها در تمام حوزه‌های تجربه‌ی بشر حضور دارند و تمام محصولات و فعالیت‌های گوناگون بشر را مثل حرکات بدن، آیین‌های اجتماعی، لباسی که بر تن می‌کنیم، غذایی که درست می‌کنیم و اشیایی که با آن سر و کار داریم. این نشانه‌ها معنی مشترکی را به اعضایی که

در فرهنگ بخصوصی شرکت دارند منتقل می‌نمایند و از این رو می‌توان آن‌ها را به عنوان نشانه‌هایی که در انواع مختلف نظام‌ها، دلالت‌گر عمل می‌کنند، شناخت.

(داد، ۱۳۷۸: ۴۶۵)

در گرشاسب نامه، نمونه‌هایی از این رفتارهای دلالت‌گر دیده می‌شود- از جمله در زندگی دختر کورنگ شاه و برخوردش با جمشید- و این خود نشانه‌ی آن است که در ایران باستان آموزش زنان و مردان یکسان صورت می‌گرفته است.

دختر کورنگ شاه، آیین‌های رزم و بزم را مانند مردان آموخته بود. او که در توازن قدرتی شکوهمند، همراه پدرش، در اوج هرم قدرت زابلستان بود، معنی رفتارهای نمادین جمشید شاه را که در اوج هرم قدرت ایران بود، می‌دانست و با رفتارهای متقابل نمادین پاسخ می‌داد.

هنگامی که جمشید آواره از جور ضحاک و گمنام، از ترس دیده شدن در بیرون شهر در پس دیوار باغی آرمیده بود بانویی را که پرستندگان گرداگردش به خدمت بودند در بزم شاهانه‌ای دید. یکی از پرستندگان به جانب در نگریست و مردی خسته و غبار آلوده را دید که فره خسروی از او می‌تابید. جم نیز آن پرستنده را دید و به او گفت: من سرگشته‌ای ره گم کرده‌ام، از خداوند این مهمانی بخواه تا مرا به سه جام میهمان کند:

از آن خون با خوشه آمیخته که هست از رگ تاک رز ریخته  
سه جام از خداوند این رز بخواه به من ده رهان جانم از رنج راه

(اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۲۴)

کنیزک دوان نزد دختر کورنگ شاه آمد و گفت مردی که از تو هم زیباترست از تو درخواست سه جام شراب دارد و با شگفتی پرسید: مگر شراب چه دارد که آن مرد خسته از این همه میوه و خوردنی شراب را برگزیده‌است؟

کنیزک بخندید و آمد دوان به بانو بگفت ای مه بانوان  
جوانی دژم ره زده بردر است که گویی به چهر از تونیکوترست  
ز گیتی بدین در پناهده همی سه جام می لعل خواهد همی  
ندانم چه دارد می لعل کام که نر خوردنی برد و نر میوه نام

(همان)

این گفت‌وگو نشان می‌دهد کنیزک که در رده‌ی اجتماعی پایینی قرارداشت، پیام آن رفتار نمادین را نیاموخته‌است و مرد درخواست کننده نیز که خود از گران‌مایگان بود به کنیزک گفت از خداوند این رز، برایم سه جام می‌لعل بخواه. پاسخ دخترشاه به پرستنده نشانگر آن ست که این رفتار برای گران‌مایگان که علم این نشانه‌ها را آموخته‌اند، رفتاری نمادین است زیرا با شنیدن این پیام برافروخت و راز پیام را بیان کرد:

برافروخت رخ زان سخن ماه را چنین پاسخ آورد دل‌خواه را  
که برنا اگر چیز جز می‌نخواست بدان پس که مهمانیی خواست راست  
می و نقل و خوان خواست و آوای رود رخ خوب و شادی و بانگ سرود

(اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۲۵)

درخواست سه جام شراب، رفتاری نمادین و در آن رده‌ی اجتماعی نشانه‌ی همه‌ی خوشی‌های ممکن بود. هنگامی که دختر کورنگ شاه مهمان را در خیمه‌ای زربفت کنار آبگیر بر خوان نشانده. کنیزان به خدمت مشغول شدند و جم، نام دادار را بر زبان آورد و پیش از غذا خوردن با آرامی سه جام باده نوشید. این رفتار هم برای دختر نشانه‌ای تعریف شده بود و دانست که مهمان او باید شاهی گرانمایه باشد:

به دل گفت شاه‌یست این پرخرد کز نینسان نشست از شهان در خورد

(همان: ۲۷)

همین رفتار نمادین سبب شد که دختر گمان برد که مهمان جمشید است و با خود بگوید که باید تصویر جمشید را بار دیگر ببینم:

همان‌گه گمان برد دختر ز مهر که اینست جمشید خورشید چهر

(همان: ۲۸)

در این نشست آغازین دختر کورنگ‌شاه و جمشید به رفتار نمایان دیگری نیز برمی‌خوریم. در حالی که پرستاران حله پوش از دختر والا مقام و مهمان گم‌نامش پذیرایی می‌کردند، جفتی کبوتر بر لب بام نشستند. دختر توانا که کمانش را کسی نمی‌توانست زه کند و خودش نخستین سازنده‌ی تیر و کمان بود، کمان را از خدمتکارش خواست و از مرد پرسید: کدام را با تیر بزنم؟

هنوز از زمانی فزون شاد کام نپیموده بد شاه با ماه جام  
 که جفتی کبوتر چورنگین تذر و به دیوار باغ آمد از شاخ سرو  
 ... پریرخ به شرم آمد از روی جم ز بس ناز آن دو کبوتر به هم  
 ... ز ترک چگل خواست چینی کمان به جم گفت کای نامور میهمان  
 از این دو کبوتر شده جفت گیر کدامست رایت که دوزم به تیر

(همان، ۲۹)

مرد مهمان، گستاخانه به دختر والا مقام، پاسخ داد که ناسخته سخن مگوی که زن هر چند دلیر باشد در برابر مرد نیمی بیش نیست. و با این ذهنیت کمان را برداشت، دیدگاه مرد سالارانه‌ی خود را در رفتاری نمادین نشان داد و ابردختر پاک باخته، معنای آن رفتار دلالت‌گر را دریافت و پذیرفت. زن در واقع اولین گام را با این رفتار نمادین برای تنزل خویش از اوج هرم قدرت تا فروپاشی و نابودی نهایی برداشت:

بگفت ار دو بال پر ماده راست بدوزم پس آن کم خوش آید هواست  
 بدین در مراد جم آن ماه بود همان ماه معنیش دریافت زود

(همان: ۳۰)

به این ترتیب جم پرنده‌ی ماده را هدف قرار داد. دختر نه تنها اعتراضی به مرد گستاخ نکرد بلکه با شیفتگی تمام جایگاه خویش را فراموش کرد؛ به مرد آفرین گفت، جامی به نامش نوشید، کمان را برداشت و در رفتار نمادین متقابلی چیرگی مرد سلطه جو را بر خود پذیرفت:

گر این نر را گفت با جفت راست و کتم پس شوم جفت آن کم هواست  
 بدین معنی او شاه را خواست جفت همان نیز دریافت جم کو چه گفت

(همان: ۳۰)

سراینده در این مناظره‌ی بی کلام رفتارهای دلالت‌گر را به خوبی نشان داده‌است.

## فرجام سخن

گرشاسب نامه نمایشی از پایان یافتن دوران هم‌سویی نیروی مرد و زن در کنار یک‌دیگر است. فروپاشی نظام توازن و هم‌یاری زن و مرد که ناشی از افول قدرت زنان بود در غم‌نامه‌ی زندگی دختر کورنگ شاه و در انزوای دختر شاه روم و رنج‌نامه‌ای که سراینده از زبان این زن در غربت و تنهایی خطاب به پدرش نوشته‌است به روشنی بیان شده‌است.

در آغاز داستان، زیبایی، خردمندی، دلیری، قدرت فکری و بدنی و خلاقیت دختر کورنگ‌شاه، بیانگر یک شخصیت جامع و کامل (round) است که خویشتن را باور داشت و با آزادی و اطمینان خاطر، عمل می‌کرد. این ابردختر برخوردار از عظمت و قدرت و محبوبیت، با وسوسه‌های پتیاره‌ای که در کار فروپاشی توازن و نظم بود، در کمال و بی‌نیازی خویش شک کرد و با وسوسه‌های اهریمنی دایه فریفته شد، همین شیفتگی، در نهایت حس کمال را در او کشت و سبب سقوط او از نیک بختی به نگون‌بختی گشت. نگون بختی تراژیک این ابربانو ناشی از خردزدایی و خطای داوری او در حق خویش بود. در آغاز گرشاسب نامه این دختر در حد یک ایزد بانو وصف شده‌است. او قهرمان اصلی (protagonist) است و با آن که چنان توصیف شده که قهرمانان مرد داستان یعنی کورنگ شاه و جمشید، را به حاشیه رانده است، اما در تعبیر هنرمندانه‌ای که به ظاهر برای بیان سن هفده سالگی او به کار رفته - «سه بیش از شب ماه ناکاسته» - سراینده آغاز دوره‌ی افول قدرت زن را با ظرافت بیان داشته‌است:

به کاخ اندرون بت به مجلس بهار در ایوان نگار و به میدان سوار  
 ...روان را به شمشاد پوینده رنج خرد را به مرجان گوینده گنج  
 شده سال آن سرو آراسته سه بیش از شب ماه ناکاسته  
 یلی گشته مردانه و شیرزن سواری سپردار و شمشیرزن  
 شنیدم ز دانش پژوهان درست که تیر و کمان او نهاد از نخست  
 ز بد رسته بد شاه زابلستان ز تدبیر آن دختر دلستان

(اسدی توسی، ۱۳۴۵: ۲۳-۲۲)

شاه زابلستان گوش به فرمان دختر خردمندش بود. سخنان این دختر خوش قامت اساطیر، گنجی از خرد بود و با تدبیر و شهامت او محدوده‌ی قدرتش در امان مانده بود، اما همین ابرزن در پی وسوسه‌های دایه، در برخورد با جمشید کمال و بی‌نیازی خود را از یاد برد و شادمانی و نیک بختی و خردش رنگ باخت. بیداد زمان نیز کار خود را کرد.

چنان با دلش مهر در جنگ شد که بر جانش جای خرد تنگ شد  
بماندش دو گنار خندان نژند بجوشید پولادش اندر پزند

(همان، ۲۵)

در این فراز از اسطوره زن جایگاه ویژه‌اش را رها کرد و خطای او بی‌خردی بود. دگرگونی زن در قالب دختر کورنگ یک تسلیم خودخواسته و به گونه‌ای خود فرو پاشی است که تمهیدات آن از قبل فراهم شده و زمان آن فرا رسیده بود.

این زن قدرتمند و والامقام در برابر ناسزاهای مرد بیگانه‌ای که مهمانش بود، پوزش خواهانه تسلیم شد. این دگرگونی یک تسلیم خود خواسته بود.

دختر کورنگ شاه، ایزد بانویی باکره بود که با ذهنیت کمال در خود و تدبیر فرمان می‌راند اما دوران کمال قدرت زن چون ماهی در نیمه‌ی افول خود بتدریج کم رنگ شد و برای مدتی از میان رفت. او که در فرازهایی از داستان با اوصافی چون: یل مردانه، شیر زن، مخترع تیروکمان، بت مشکو، نگار ایوان و سوار میدان و فغ ماهرو وصف شده است و زابلستان به تدبیر او از بد رسته در این زمان از مرد مهمان شنید که: زن نیم مرد است، پارسایی برای زن بس است و «هنرها ز زن مرد را بیشتر» (اسدی طوسی، ۱۳۵۶: ۲۹). اما نه تنها خشمگین نشد بلکه شرمگین بود و عکس العمل عذرخواهانه داشت. این امر همان خصیصه بارز حماسه است: «ویژگی اساسی جابجایی اساطیر در حماسه جایگزین کردن مرد در مقام ایزد است» (آیدانلو، ۱۳۸۶: ۲۷)

در این دوره‌ی زمانی، چون دختر کورنگ شاه، کمال و فرمانروایی خود را از یاد برده، جمشید برایش جنبه‌ی ایزدی یافته‌است، تسلیم محض اوست و در پا فشاری برای پیوند با او نیازمندانه می‌گوید: برای یک نگاه مهربان تو جان می‌دهم و می‌توانی مرا لگد مال کنی.

بی‌داد زمان نیز کار خود را کرد. شاه زابلستان که تسلیم این دختر است، خود و دخترش را به مقام پرستاری جمشید تنزل داد. این‌ها نشان می‌دهد که در این فراز

اساطیری جنبه‌ی ایزدی جمشید بر توان ایزد بانو چیره شده و دختر و به تبع او پدرش این را پذیرفته‌اند. در نهایت، زن که استقلال خود را از یاد برده و در قدرت مرد نه تنها جذب بلکه حل شده به اختیار خود با مرگ جمشید مرده‌است.

در گرشاسب نامه از این پیوند پس از هفتصد سال گرشاسب زاده شد. «نمونه‌ی مهم مربوط به شکستگی اساطیر گرشاسب است که در اوستا با لقب nair-manah (نر منش، دلیر) نامیده شده و از خاندان سام است اما ظاهراً از روزگار اشکانی به این طرف لقب و نام وی به صورت دو پهلوان با نام های نریمان و سام و منسوب به خود وی آمده چنان که در گرشاسب نامه نریمان برادر زاده‌ی گرشاسب و سام نیز پسر نریمان است. یعنی شخصیت واحد اساطیری در داستان‌های پهلوانی به سه کس تبدیل شده است» (آیدانلو، ۱۳۸۶: ۲۹)

جمشید باهدف زاده شدن گرشاسب پیوند با دختر کورنگ را پذیرفت. لذا یک ایزد بانو با شرایط زمان، سلطه‌ی ایزد گونه‌ی جمشید را پذیرفت و قربانی پیوندی شد که به زاده شدن گرشاسب، نریمان (نر منش) انجامید.

گرشاسب نیز که هدف نهایی و نسل پنجم این پیوند بود دنیا را برای یافتن جفت درخور خویش گشت و دختر شاه روم را برگزید و نظام سلطه‌ی مردانه را از شرق اساطیری به غرب برد. او نیز دختر دست نیافتنی و آرمانی شاه روم را که ایزد بانویی باکره بود، با وسوسه‌های اهرمنی دایه‌ای پتیاره و هم‌دستی زن بازرگان، شیفته‌ی خود نمود و از درون متلاشی کرد، کمان آزمونی و اراده‌ی آهنین این ابر زن را در هم شکست، دختر را در مقابل پدرش قرار داد و از اوج هرم قدرت متوازی که همراه پدر خویش، شاه روم، داشت فروکشید و با خود به زابلستان برد. (اسدی طوسی، ۱۳۵۴: ۲۲۹-۲۱۰). دختر دست نیافتنی و سرو بالا و توانمند و فرمان‌روای شاه روم همان خطای دختر کورنگ شاه را مرتکب شد. او پس از آن که با وسوسه‌های دایه اش مفتون و شیفته شد جایگاه ویژه‌اش را از یاد برد و شبی نهانی به دیدار گرشاسب رفت. این ابر بانو پس از ایستادگی گستاخانه‌ای در برابر پدرش از دربار رانده‌شد، همراه گرشاسب رفت و به همسری او درآمد و پدرش نیز پس از مدتی این پیوند را پذیرفت.

به دنبال این پیوند دختر شاه روم، پرده‌نشین کاخ گرشاسب گشت. فرزندی نیز از او زاده نشد و در حماسه ناپدید گشت. جز یک رنج نامه که در انزوا و تنهایی برای پدرش

نوشته و از دوری گرشاسب شکوه کرده است. نشانی از او حتی در سوک گرشاسب دیده نمی‌شود.

«خصلت ثابت و پایدار نخستین مرحله در تاریخ روابط زن و مرد که مبتنی بر نسبت برابری است و دورانی طولانی یعنی قریب به سی هزار سال را در بر می‌گیرد، این است که با وجود تقسیم مشاغل میان زن و مرد و تفکیک وظایف آنان، هرگز یکی، زن یا مرد، همه‌ی قدرت‌ها را قبضه نمی‌کند و دیگری را در سایه نمی‌اندازد و به بردگی و بندگی نمی‌کشاند. بر عکس از دوران پارینه سنگی تا عصر آهن، زن و مرد با انصاف و عدالت و مساوات خواهی نسبی، وظایف و تکالیف را بین خود قسمت می‌کنند بی‌آن که یکی بر دیگری چیره شود. اما از آن دوران به بعد، تاریخ مناسبات زن و مرد سرشار از نزاع و ستیزاست و مرد می‌کوشد تا زن را از میدان بیرون رانده و فرمان‌روای مطلق باشد. به همین جهت رابطه‌ی دوسویه‌ی آنان که مکمل هم بودند، آسیب می‌بیند و دوران پدر سالاری مطلق آغاز می‌شود.» (ستاری، ۱۳۷۵: ۸)

گرشاسب نامه، مرزی میان این دو دوره است، زیرا در این حماسه ابتدا دورانی که زن و مرد مکمل یکدیگر بودند در توازن قدرت زن و مرد در زابلستان و رومیه وصف شده و سپس آن لحظات اساطیری را به نمایش گذاشته‌است؛ که این نظام متوازن فرو پاشید. شرایط زمان، زمینه را برای وسوسه‌ی اهرمن آماده کرد. زن که از اوج بلوغ خود فاصله می‌گرفت، در این مرحله جایگاهش را از یاد برد و خرد زنانه قربانی خود باختگی و شیفتگی شد. عشق بی‌مرز زن به مرد، کمال ذهنی زن را به مخاطره انداخت و او را به نیستی کشاند. در پی بر هم خوردن نظام توازن، فضای امن اساطیر به مخاطره افتاد و با سلطه‌ی تدریجی مرد، دوران جنگ و ستیز آغاز گشت.

سلطه‌گری مردانه در حاکمیت ادامه یافت تا آن که به نقل "بهمن‌نامه" زمینه‌های توازن تدریجی قدرت در پهلوان بانوانی چون "بانو آذر گشسب"، و "زر بانو" و هم‌چنین شاه زادگانی چون "کتایون" دختر صور شاه کشمیر با نیرویی اهریمنی و "همای" دختر شاه بلخ با توان‌مندی اهورایی، فراهم آمد.

## فهرست منابع

- ۱- آیدانلو، سجاد، ۱۳۶۸، از اسطوره تا حماسه، جهاد دانشگاهی مشهد، دفتر نشر آثار دانشجویان ایران، چاپ اول.
- ۲- اسدی طوسی، حکیم ابو نصر علی ابن احمد، ۱۳۵۴، *گرشاسب نامه*، به اهتمام حبیب یغمایی، تهران، کتابخانه‌ی طهوری.
- ۳- الیاده، میرچا، ۱۳۷۶، *اسطوره بازگشت جاودانه*، ترجمه‌ی جلال ستاری، چاپ دوم.
- ۴- ایرانشاه بن ابی‌الخیر، ۱۳۷۰، *بهمن نامه*، ویراسته‌ی رحیم عفیفی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۵- بهار، مهرداد، ۱۳۷۶، *پژوهشی در اساطیر ایران*، نشر آگاه.
- ۶- داد، سیما، ۱۳۷۸، *فرهنگ اصطلاحات ادبی*، تهران، نشر مروارید.
- ۷- ستاری، جلال، ۱۳۷۵، *سیمای زن در فرهنگ ایران*، تهران، چاپ سعدی.
- ۸- فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۸۱، *شاهنامه*، متن کامل، براساس چاپ مسکو به کوشش سعید حمیدیان، تهران، نشر قطره.
- ۹- ایرانشاه ابن ابی‌الخیر، ۱۳۷۷، *کوش نامه*، به کوشش جلال متینی، تهران، انتشارات علمی.
- ۱۰- انصافیور، غلام رضا، ۱۳۵۱، *قدرت و مقام زن در ادوار تاریخ*، شرکت کانون کتاب.
- ۱۱- الیاده، میرچا، ۱۳۷۴، *اسطوره رویا راز*، ترجمه‌ی رویا منجم، بنیاد جانبازان.
- ۱۲- دوستخواه، جلیل، ۱۳۷۹، *اوستا، گزارش و پژوهش*، تهران، انتشارات مروارید.
- ۱۳- پور داود، ابراهیم، ۱۳۵۶، *یشت‌ها*، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۴- پور داود، ابراهیم، ۱۹۵۲، *گاتها، بخش نخست*، بمبئی.
- ۱۵- اصیل، حجت اله، ۱۳۷۱، *آرمان شهر در اندیشه‌ی ایرانی*، تهران نشر نی.